

”سلاح آبایی“ فرهنگ آزادی و

روش تطمیع و ارباب سلطه گر

که فرهنگ آرایش جان بود

زگوهرسخن گفتن آسان بود (فردوسی)

دقت و سلامت شناختِ روشها ، سیاستها و مناسباتِ سطره گر بیگانه (تلفیق استعمارنو و کهنه) وزیر سلطه ها و رابطه سلطه بطور عام ، بسته به نوع دید فرهنگی است .

گفتنی است که حجم بزرگ بدبختیها و سیه روزیها و انحطاطِ جامعه ، پیامد فقر و بیماری ”فرهنگ آزادی“ و در عوض فربهی و گردن کلفتی ”ضد فرهنگ قدرت“ است . تشخیص عوارض این فقر و بیماری و علاج ان به تدبیر ”عقل آزاد“ (در اینجا اندیشه آزاد) از چنبر قدرت نیاز دارد . صحت و سقم موضوع را در حواشی سیاست های جاری ، عمدتاً پایگاه طلبی ”عموسام“ ، که پیامد جا اندازی نقشه مندانه و مغرضانه سیاست زدائی بوسیله اربابان (بخوانید غلامان) زر و زور است ، مطالعه نمایم .

آنچه در حوزه رسانه ها بدنبال قتل اسامه بن لادن آمد ، خیزش نوعی موجِ ذوق زده گی سیاسی در تحلیل اوضاع بحرانی کشور و بعد فروکش سریع ان بود که ، به نحوی حکایت از وجود پوتانسیل سیاسی لازم و اما فاقد رهبری در خور، برای خروج از بحران را داشته و دارد، و آن يك ، اگر در مقیاس وسیعتر اوضاع وطن تعمیم داده شود، به وضوح، ضرورت مراجعه و پرداختن به راه حلی که ضامن رعایت و تأمین حقوق فرد و جامعه (نه منافع) باهدف آزادی و استقلال باشد؛ را الزامی و برجسته میسازد .

به شهادت تجربه ، بجز تدارك اجماع عام بر سر جنبش سراسری برای تحصیل آزادی و استقلال، (جنبشی منزله و نا آلوده به رهبری تحمیلی و هژمونی طلب از بیرون، بلکه با رهبری خود زا) هر راه حل دیگر، با افزودن مشکل برمشکل به عمر بحران و مصیبت ؛ تعمیق و علاج ناپذیری انحطاط می افزاید . تنها برگسترده به پهنا و بیکرانه گی آزادی و استقلال

است که میتوان از عدالت و صلح و دموکراسی، عمران و رشد و ارستگی و شگوفایی... حرفی به میان آورد. نه در تاریکخانه های تنگ و متعفن مرسوم روابط قوا و بدان الزام نه چشمداشت از سلطه گرها به این و یا آن بهانه و یا توجیه. (که توجیه و بهانه خود مقدمه دروغ است. "گپ نر کره ندارد").

اگر در رابطه به بحث مان شمه از پیامد راه حل استعماری (سلطه گرانه) که پیش شرط اش تملك حقوق ذاتی افراد جامعه تحت سلطه از جمله "آزادی و استقلال" آنها را، بر مبنای رویداد های جاری مجسم سازیم؛ از این چشم انداز به وضاحت میتوانیم ببینیم که رقص شمشیر داموکلوس مافیای چندگانه پاکستانی بر فراز سر مردم و کشور ما افغانستان، در دستهای الوده استعمار غرب شتاب گرفته و لرغم از پرده افتادن رازها در وجود فاز جدید "جنگ تروریسم" با شاخص در جازدن؛ هیچ نشانی از فروکش مستی و پاکوبی استعمار بخصوص استعمار پیر انگلیس، بر ویرانه های میهن مان دیده و شنیده نمیشود. به یاد آوریم: از آن زمان دیری نمیگذرد که ما شنونده و خواننده این تراوش فکری حقیرانه عقول اسیر در بند قدرت بودیم که پیوسته تکرار میشد "امریکا افغانستان را فراموش کرد". غافل از اینکه، جدا از همدردی اخلاقی مردم جهان سرمایه داری این محافظ سرمایه داری و سگهای پاسبان این محافظ (کارتلهای رسانه ئی) بودند که از طریق پیگیری اهداف نامشروع خود در راستای میخکوب نمودن و فرسائیدن استعمار لجام گسیخته روس به قیمت هستی مردم ما، به عمر تجاوز و فاجعه افزودند.

پاکستانیزه سازی جهاد و مقاومت مردم افغانستان و بدستهای ناپاک قییم پاکستانی تنظیم سازیهای نقشه مندانه و در چوکات آن پروراندن امیران سر بزیر و فرمانبر و ماهر در بنمایش گذاشتن سفله گی و کودنی و سرآمد دوران در براه اندازی جنگهای قدرت طلبانه بین تنظیمی یکه، ضیاع تقریباً نیمی از امکانات مادی و معنوی مقاومت و جهاد را از پی داشت (روشنفکران NGO زده نیز از تبار امیران اند) و بدتر از آنچه بر شمریم سر مشق شدن برای ملاهای اسلام پناه و بی آرم ایرانی است که با سوء استفاده از علایق دینی

مردم ما، از استعماریون کمونست و لیبرال، در این فاجعه آفرینی سبقت جستند . اینها شواهدی اند، زنده و آموزنده .

ببینیم ، در حالیکه بعد از شکست و فرار روسها ان ماجرا به شدت وحدت بیسابقه دوام دارد عرقریزی بمقصد الفأ ان فراموشکاری ”یانکی ها“ با آرایش نوین چه تعبیری جز خود کوچک بینی حقیرانه ، میتواند داشته باشد؟

نخست اهم این گویا فراموشکاری! رقبای استعماری استعمار روس را بصورت فشرده مرور کنیم : استقبال از نخستین کودتا به رهبری محمد داود با شرکت بخشی از ح د خ ا (جناح پرچم) با توطئه سکوت . استقبال از کودتا خونین ثور با توطئه سکوت به منظور کشاندن پای استعمار روس به لجن جنگ در افغانستان . با وصف آگاهی از مقدمات تجاوز نظامی روسها به افغانستان به توطئه سکوت ابعاد جنایت کارانه بخشیدن .

اما بعد از تجاوزرهنانه اشغالگران روسی تا شکست و فرار شرمسارانه انها، شغاد پیشگی استعمار رقیب باید بدو دلیل برجسته و تکرار شود: یکی اینکه در تداوم فاجعه با ابعاد بی سابقه، زیاده طلبی و فزون خواهی استعمار، به جایی رسیده که علاوه بر سهم شیر خواهی امتیاز پایگاه سازی طلبیدن و از ان طریق جابجایی و کنترل مهره ها به منظور تامین و تنظیم منافع، برای چودری های روباه صفت خود نیز سهم زیاده تر از سهم روباه میخوانند(بازی موش و گربه پاکستانی_ امریکایی تهوع آوراست) ؛ و دیگری به سبب دین یکه در نبود تاریخ حقتناسانه ، نسل جوان بگردن انها یکه در متن حوادث بوده و گویا چند پیراهن بیشتر کهنه نموده ، دارد ، یکی از انها به تکرار ، انتقال صادقانه داشته ها ، معلومات ها و اطلاعات دست اول و تجارب به انهاست . به مثابه جز کوچکی از ادای ان دین بزرگ در رابطه به بحث ، از مقطع نسبتاً کوتاه تاریخ یاد اور شویم ، وان اینکه : تاهنگامیکه مخدر پطروالرا(بشمول سلاح نا کار آمد و دست چندم) به پیکر جهاد و مقاومت از طریق دلانان بومی و منطقوی استعمار تزریق نشده بود؛ جغرافیای امنیتی متجاوزین روسی و ایادی را مرکزی ترین نقاط شهرها و پایگاههای نظامی تشکیل میداد. این بعد از گسیل

لشکر جواسیس با پشتبار پطروالر ومبلغین نظیر بریژینسکی‌ها است که دست درازیهای بزاز مشربانه آنها از استین مهره های بومی ارزان فروش به مصادره نقشه مند ارزشها مادی ومعنوی مقاومت می‌آغازد.(همانند مصادره ”بین الملل انقلابها“ یا ”بهار اعراب“ ، توسط مثلث امریکا - عرب سعودی - اسرائیل) .

از آثار آن مخدر است که عظمت معنوی مقاومت با آن شکوهمندی چنان خدشه میپذیرد که از یکطرف خرسهای قطبی در پناه چتر آتش جرئت خزیدن از لانه هایشان به بیرون از آن مرزها را جهت ویرانی وکشتار می‌یابند و از جانب دیگرمقارن فرار روسها جهاد ومقاومت وآن همه حماسه وخروش همسنگ میشود با شورشگری ودر نهایت با تروریزم .

دامنه فاجعه غفلت از آزادی واستقلال ، تنها در همین جا خلاصه نمیشود. در فاز جدید تجاوزکه ، سرزمین بدون سکنه با سکوت گورستانی ، لرزاندن بقایای لرزان امپراتوری روس وتصاحب مفت وارزان میراث گویا ترکه ناشده نفت وگاز وبازارها، با تهدید بوسیله وحوش سرریزشده کارخانه های مسخ و مخنث سازی اشرف مخلوقات! (مدارس دینی پاکستان) به اضافه مجاهدین بیکار شده وکمونسیت های خلقی بخصوص نظامیان آنها (مهارت کیمیاگری غول استعمار وچودری لابرنات ها دربهم ریزی مرکبه ها را در ساخت ترکیب مشاهده فرمائید: کمونسیت ”سورخلقی“ ، سوچه مسلمان ”مجاهد بنیادگرا“، مسلمان سوچه تر طالب همه دریک آخور) با پول عرب سعودی ودرآمد مواد مخدر، مدیریت ودهن پاره گی انگلیس(به نیابت امریکا) و پادوئی چودریها را ؛ هدف قرار داده است، تجهیز وتمویل و به سر زمین جنگ زده گسیل میگردند.

و شش سال چرخیدن فاجعه بر این پاشنه تا سلب اعتماد آقایان از ان لشکر جرار و طرار به علت بیکفایتی وکوتاهی آنان در تامین و ارضا عاجل عطش مکیدن وبلعیدن یکسره از یکطرف و دستپاچگی ناشی ازقد راست نمودن دوباره روس به اضافه ازدهای چین ازجانب دیگر.

و آنگاه میرسیم به فاز سپتمبریسم با مضمون ”پایگاهستان“ .

حدیث مفصل از این مجمل را تازه و به تکرار خوانده اید. و اما خارچینی ازنا سره ها : محافل زورگو طبق عادت و روش شعبده بازانه ، از انبانِ عطارِ گرد همائی بن ، قرعه حامد جان کرزی ، مهره گك خوش خط وخال و ”خوش میکرده گی“ اش را بیرون میکشد.

ورثه سیاسی- نظامی احمدشاه مسعود دستاورد های باقیمانده مقاومت را در برابر جیفه دالری و ریاست طلبی در رکاب کرزی نثارِ قدوم نامبارك ماورای ملی ها فرموده و هنگامیکه مخلوقات ولد زنا همبستری پطرو دالر در دامن عرب سعودی به بلوغ میرسد و به واقعه تروریستی نیویارک متهم میشوند، قوماندان اعلیٰ جنگ تروریسم آقای بوش ظاهراً به بهانه نافرمانی از تسلیم دادن ان آشیا نامبارك، میله های اتشبارها و توپخانه هایش را بسوی میهن بلاکشیده ما میچرخاند . گفتیم ظاهراً ، باطن این منافقت جهانی عبارت از مهار روس و چین و مکیدن منابع جمهوریهای سابق روسیه شوروی بود و قسماً میباشد. قسماً بخاطریکه مرحله انحلال قدرت (= زور) یگانه ابرقدرت فرا رسیده است تلاش اصلی روی جلوگیری از حذف کامل از صحنه متمرکز است .

سراغ دارم جمع کثیری از هموطنان زورگو و زورباور و زور پذیر فاقد فرهنگ آزادی را که در دفاع از جهول مرکب در کار زار رقم زدن سیه ترین اوراق خونین تاریخ میهن ما این استدلال گونه زورپذیرانه را با کف به دهان آوردن و رگ های گلو پوندانیدن نعره میزدند که امریکا یگانه قدرت است . نبض جهان در دست متحد امریکا انگلیس است . طالب نماینده اکثریت پشتون بعد از اكمال ماموریت امنیت و نشانندن شاه فارسی گوی پشتون نسب به اریکه قدرت به مساجد برمیگردند ... و طومار طولاً اراجیف غریزی از این دست وهزیان گوئی های بیماری قدرت دیگر .

جا دارد از رایج ترین نوع استدلال تقلبی پاکستانی که اکنون نیز ازسکه نیفتاده و اما گرمی بازار انزمانی را ندارد تلویحاً یاد شود و آن اینکه، مثلاً اگر میگفتی پرده ساتری که شهوت قدرت (ریاست، ثروت، سکس... اشکال قدرت یا زور اند) روی چشمان عقلت کشیده چنان ضخیم است که عاجز از آنی تا سرنوشت گورستانی میهن و هموطنت را ببینی بیدرنگ

متهم به حامی تاجیک ها و بدتر از آن سایه پرواز چماق تکفیر روس مشربی را دور سرت میدیدی . زیرا فرهنگ غالب ، ضد فرهنگ قدرت ، از نوع پاکستانی بود و هنوز است .

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگهای گردن به حجت قوی

گر تو قرآن بر این نمط خوانی

ببری رونق از مسلمانی (سعدی)

برای شناسایی بهتر پیش زمینه اعتیاد به دروغ و فریب در سیاست يك کمی به عقب برگردیم . از دیموکراسی تاجدار که شامل حسابگری شاه و اطرافیان ، تعجیل و شتاب و طندوستان مردمی، خرابکاری روسها و ایادی و سایر نیروهای ضد آزادی و دیموکراسی میشود، که بگذریم، جمهوریت حاصل کودتا را داریم که گامیست به عقب، به سمت جامعه بسته، و در جهت مخالف جامعه باز، و بستن مدار جامعه با دیوارهای به ضخامت و ارتفاع دیوارهای پلچرخی! . توجه بفرمائید به عوامفریبی عامه پسندانه . جمهوریت که از نظر ساختار در مقایسه به نظام شاهی، نظام سیاسی است تکامل یافته تر باید معرف جامعه باز، متکامل و عادل میبود، در حوزه این زبان (زبان قدرت) با نگهداری کلمه و مقلوب کردن معنا تبدیل میشود به شئی کریه ، مسخره و بد کردار در خور قد و قامت رهبر و خوش میکرده گی های بروکرات مشرب خانواده گی و چنل نویس های از تواریش ها . در آغاز کار محتاطانه کودتا، انقلاب جازده میشود . به عوض انتخابات در خور نام جمهوریت ، جرگه با ترکیب از اعضای چه عرض کنم ... تدویر تا بر فرمان مادام العمری ریاست جمهوری آقا مهر صحه بگذارند. قانون مدنی را تصویب میکنند که به مثابه سند قصابی ملت دست ابزار جنایات روس را در جنایات وحشتناک قانونی! بعدی باز میگذارد.

یکی دیگر از احکام "زبان عامه پسند و عامه فریب" که زبان زورمداری است، محدود ساختن انسان در حوزه بد و بدتر و قبولاندن جبر بد از ترس بدتر است. میدانیم که در این حوزه گزینش، حاصل به بد منتج نه بلکه به بدترین سرباز میکند . این مامول را در انکشاف

بعدي سياسي يعني کودتا ثور مطالعه نمايم .

کودتا ننگين بعدی مشهور به انقلاب ثور که ننتها یکی از صفحات سیاه تاریخ میهن ما بل صفحه جدیدیست از توحش معاصر در تاریخ بشریت ؛ تاریخی که بازیگران با پرچمداری عدالت و برابری ، سوار بر ماشین علم اليقین، (انسان را از علم بهره اندك است، آیه قرآن) در مدت کمتر از دو سال کارنامه جنایتبار کشتار ، اضافه از یکصد هزار انسان را بدوش میکشد . کشتار انسانهایکه اکثریت مطلق انرا زحمتکش! و پرولیترا! تشکیل میداد، در شکنجه گاه ها، پولیگون ها، زندانها ، کشتارهای کتلوی بخشی کوچکی از شادی بازی این انسان علمی! وایدیولوژیک میباشد. (در حالیکه کشتن يك انسان به ناحق حکم قتل بشریت را دارد، ارایه هر رقم اضافه از يك فیصد سرمایه دار و فیودال بدلائل تاریخی اجتماعی دروغ محض است، اگر تناقض وسیله وهدف راموقتاً نا دیده بگیریم، انگیزه کشتار نه عدالت وجامعه عادل بلکه قدرت و قدرتمداری بوده است. علت شکست ایدیولوژی پرولیترا پناه ، در تقابل قرار گرفتن آزادی انسان ؛ با قدرت و قدرتمداری میباشد).

بلای را که فلسفه قدرت ارسطویی برسر اسلام و بصورت کل برسر دین و مرام آورده بقدر توان با استفاضه و استفاده تلیفقی از کارهای اندیشه ورز های این عرصه در چند نوشته قبلی خدمت خوانندگان ”گفتمان“ به زبانهای فارسی و پشتو بصورت پراکنده کوشیده ام نشانی نمايم . واما وقتی از بیداد پرولیتاریا گفتیم بمقصد خالی نماندن عریضه، برای نمایاندن توحش ملاتاریا کافیسست رویداد ها روزمره را مجسم کنیم و اگر کافی نبود به مثابه مشیت نمونه خروار راکت پرانی های شاگرد های مسلمان ارسطو (رهبری اسلام پناه مجاهدین یا برده های قدرت) بر مردم بی رمق چند شهرو تبهکاری های همانند همزاد های طالبی آنان را لطفاً در ذهن ورق بزنید. توجه کنید؛ روشهای قدرتمدارانه استعماری که دروغ و فریب ، بیداد و توحش از خاصه های بارز آنست در قلمرو حاکمیت ”ضد فرهنگ قدرت“ با کار برد ”زبان عامه پسند و عامه فریب“ چگونه بساده گی جا افتاده و فطری جلوه میکند . طوریکه حتی انسانهای خوب به علت رواج عام شیوه تفکر ارسطویی آنرا

طبعی میبندارند . اینجاست که ”سلاح ابایی“ فرهنگ آزادی به مثابه چراغ رهنما، از طریق انقلاب در اندیشه (زور زدائی) را باید صیقل زد ، پوسته ضخیم مکان انباشت تاریکی‌ها و مجهولها و مجعولها و دروغهایی که قدرتمداری ازان تغذیه میکند را درانیده ، تا آشکار گردد که روش کشتن برای هدف عدالت یا تجسم زنده تناقض و دروغ مینا اش بر اصل رهنمای ثنویت است . با این سلاح است که عقل با دریدن پوسته و نور دهی از طریق تماس مستقیم با عینیت قادر به شناخت پدیده انطوریکه است گردیده و توانا به حل معضل میشود. فاقد این چراغ در تاریکی می‌لولدومیمیرد . فاقد فرهنگ آزادی با وصف پر بودن از فراورده های ضد فرهنگ قدرت یا زور، اسیر زندان تاریکی‌ها ، در دنیای بریده از واقعیت زیسته ، این سانسورچی عمه و فعله قدرت، بگاہ اندیشه و بر بزنگاه تفکر پیوسته فراورده های ذهن را بجای واقعیت نشانده ، سانسور میکند و به نقد تن نمیدهد، می‌میرد و میکوشد بمیراند و این همه به علتی که قدرت یا زور یعنی تخریب یا تغییر جهت دادن نیرو در تخریب. در پرتو آنچه گفته آمدیم و با فهم این موضوع که، زمان يك مجموعه بهم پیوسته شامل گذشته حال و آینده است، به سراغ موضوع بحث میرویم .

در رابطه به چگونگی ایجاد و یا عدم ایجاد پایگاه (پایگاه ها) نظامی امریکا در افغانستان مجموع تحلیل ها و باورهای صاحب نظر ها و تحلیلگر های وطنی را با قبول برخی تفاوتها و تداخلها میتوان به سه صنف موافق و مخالف و مشروط تقسیم کرد . (اگرچه برویت مصاحبه اخیر سفیر جدید امریکا در کابل متل ”درخانه عروس ساز و سروداست و در خانه شاه کس خبرنگار“ صدق میکند) در این جمع موضع انهایکه ایجاد پایگاه سازی امریکایان را مشروط به این و یا ان شرط میکنند ، در پو شش ”زبان عامه پسند و عامه فریب“ در اغوای اذهان موثر ترین نقش محرك را بازی میکند. موضع رسمی دولت با وزنه ئی بیشتر موافق (آراسته با روحیه مشروط) از قول آقای سپنتا (توضیحات در شورا) یکی از آنهاست .

گمان کنم آقای زریاب نیز در همین خط(اما با بار قوی مشروطیت) نوشته ی دارد. از جمله موافقین طرح میتوان به مصاحبه مشترك آقایان صالح و اتمر (موافقت نامشروط) اشاره

کرد. چشم بد دور صف مخالفین نیز خالی نیست. اما در توجه به صف طویل اینها آنچه نگفتبار و فاجعه انگیز است اینکه بخش عظیم مخالفین مخالف با طرح، مخالفت شان نه بر بنیاد تکیه بر آزادی و استقلال بلکه آگنده از تقلا بگردن آویختن رضامندانۀ قلاده وابستگی سحر آمیزیکه طی سالهای دوری از وطن در کشور های همسایه به آن معتاد شده اند، میباشد. به هر حال از جمله مواضع مخالف (دارای روحیه آزادی و استقلال) میتوان روی کار های آقای رسول رحیم انگشت گذاشت. واما کمبودتشویش آور کار های آقای داکتر رحیم، زبان بیان بیش از حد دیپلوماتیک آنست، که ناتوان از ادای کامل حق مطلب در باز گشایی هویت دشمن اصلی و خطرناک مردم افغانستان، یعنی پاکستان میباشد. شاعره ایرانی فروغ فرخزاد گفته ی دارد با این مضمون (ویا چیزی مشابه به ان):

”وقتی روزانه هرچه را در حال انفجار میبینی چرا نباید کلمه انفجار وارد شعر شود.“

حال وقتی میبینم موشهای موزی پاکستانی پیوسته در کار کردن سوراخ های عمق ستراتیژیک! اند چرا در حالیکه ذهنیت موافق جامعه جهانی را بطرف خود داریم (مراد مردم جهان است) هویت مافیایی این يك مشت نظامیگر وابسته به محافل سرمایه داری غرب، (آنهایکه امروز در چتلی های چینیها مشغول نول زدن اند و اینرا گویند: تجسم زنده صحیح گفته ”چیره خور چیره خور است مهم نیست چیره از کدام سو میآید“)، که مدت شصت سال يك کشوری با نفوس چند ده میلیونی را به گروگان گرفته و اینك دامنه این مشق هایش را بر میهن ما را از طریق فرستاده هایش نیز گسترانیده و با عُرفش ”رنجیت سنگی“ میخواهد به ان رسمیت ببخشد با صدای رسا و در خور و خَلنده و مضمون شفاف آزادی رسوا و خنثی نمود.

ناگفته نگذیریم که فکتور رندی و نرادی یونیکالی (شاگرد کمپنی) شاه شجاع ثالث اثرش در معادله نامحسوس است.

این رشته را در اینجا با صحبت (با روحیه مخالف) آقای نگارگر که مشحون از همدلی و دلسوزی به طالب ها بوده و از نظر انسانی قابل توجیه! واما از نظر موضوع بحث؛ بنده

به اصطلاح برادر های ایرانی از آن سر در نیاوردم، کوتاه می نمایم .
برگردیم به موضع رسمی نماینده ظاهراً همه کاره دولت در قضیه و گویا یکی از آن مُهره های بازیگر بازی جدید دیموکراتیک، آقای سپنتا . در اینجا موضعگیری موصوف از دید قدرت مورد بحث است . توجه کنید از او می شنویم : مسوده قرار داد ده ساله ... تقویت نیروهای امنیتی... کومک های اقتصادی ... ترتیب و به جانب مقابل تسلیم داده شده است ... میدانیم جو سازیها قبلاً صورت گرفته است .

لشکر جرار و طراری که مهار شان بدست آی اس آی بوده و دایریکتر های غربی آی اس آی (که در آغاز نوع کوکی و کنترل شده این سازمان و آن لشکر را طمع مینمودند و اما اینروزها ظاهراً از کنترل خارج میشوند) و از آن دربالا داد سخن راندیم ، بعد از آن فرار اولیه از دم توپخانه حامیان سابق، نقشه مندانه در نقش شمشیر زن، اینروز ها پیشرویهای شان بجای رسیده که اتاق های خواب اعضای تیم خان کرزی خان را دق الباب میکنند و نیز آی اس آی که در برابر چشم سفیدی های جنایتکارانه اش زورگویی اسرائیلی ها دارد رنگ میبازد؛ شمشیر داموکلس بدست ایستاده ، ملا های بدطنیت ایرانی همچنان.

لذا باید از ورائی زبان عامه پسند و عامه فریب قلقله کرد که باید قدرت خارجی ئی باشد که به آن تکیه نمود و سایه رحمتش را روی سرمان داشت و چه بهتر که کمی مدرن تر از روشنفکران قبیله که زیر 'ظل آی اس آی میخرامند به نوستالیزی زیر 'ظل آقای یگانه ابر قدرت دل شاد نمود! فکر میکنید این موضعگیری آقا در حالیکه تجربه مزدور پروی روسها و غربی ها را با تمام درشتی و کراحت آن جلو چشمهایمان داریم از سر 'کند ذهنی، نافهمی و نادانی متعارف است؟ به هیچصورت و ابدأ نه . قول میدهم که آقا به حساب دانش و معارف متعارف امروزی (علم در خدمت زور) توانایی انرا دارد که ده سال پیهم تیم آقای کرزی را درس بدهد و اما فاجعه جایست که آقای داکتر ، استاد دانشگاه و مشاور امنیت ملی کشوری فاقد امنیت علرغم ادعای بریدن از گذشته (اخیراً در نوشته ی درگفتمان) به خانه تکانی صوری فکری بسنده ، در جا زده گی اش آشکار و تضاد باوری را با تمام قوت

در گفتار و کردار و پندار با خود حمل میکند .

علم و دانش در دوگفتمان آزادی و قدرت با دو اصل رهنما (موازنه عدمی و ثنویت) ویژه گیهای متفاوت دارد. در بیان قدرت علم پیوسته در حال تقرب به جهالت، تابع توقعات قدرت و از نسبی بودن به قاطع! بودن از شفافیت به تکرار از عین به مجاز ... ره میبرد .

هیچ شکی نیست که کشور ناپاک پاکستان در حال حاضر دشمن سرسخت و قسم خورده افغانستان میباشد. و میدانیم هر نوع عقب نشینی افغانها معکوسا متناسب به تشدید گستاخی و زیاده خواهی انکشور بوده با این وصف پرسیدنی است که آیا دفع شر فاسد(پاکستانی) به افسد(حمایت بیگانه) حلال مشکل بوده میتواند.(مثال نزدیک، کاری که فلسطینیها کردند، اختیار استقلالی را که نداشتند به امریکاییها سپردند و امریکاییها گفتندشان، منتظر باشید برایتان جورش میکنیم!) پاسخ اسیر زنجیر قدرتمداری از جمله دولت(نا)مرد های حاکم به این پرسش چنانکه میدانید آری است. و اما بدوش کشنده گان علم فرهنگ آزادی و آزاده گی میدانند هرگاه با زورگو و گستاخ و از پشت خنجرزن نامرد چون پاکستانی با فرض داشتن حامی چون امریکا(دانستنی است که ارزش در سیاست قدرتمدارانه و نوع امریکایی آن ضد ارزش بوده بطورمثال سلطه گرها برطبق اصل رهنمایشان معترفند که در سیاست دوست و دشمن دایمی وجود ندارد) عین شیوه را روش و در روابط قوا قرار گرفت و به زور گویی متقابل پرداخت و با آنان همجنس شد تیشه به ریشه خود زده و آب به آسیاب دشمن ریخته و تخریب و انحطاط موجود را در تمام ابعاد آن تعمیق بخشیده ایم . زیرا :

۱_ خون به خون شسته نمیشود.

۲_ در روابط قوا زوردار (دروضعیت ما امریکا) و مسلط است که خط و نشان معین میکند..

۳_ در موقعیت ضعف مضاعف جانب ما و در هر حالت دیگر، شیوه کم هزینه، خشونت زدایی از روابط و بی محل کردن خشونت جانب پاکستانی و دستیاران بومی آن ها در داخل میهن، شیوه و روش درخور باهدف آزادی و استقلال میباشد.

۴_ آزادی و نیز استقلال تجزیه پذیر نبوده و حق ذاتی مردم افغانستان است.

در نتیجه : تاکید بر افغانستان بیطرف آزاد و مستقل با دولت حقوقمدار و بر گرداندن حق حاکمیت ملی به مردم و مبارزه مستمر بخاطر زدودن زور از تمام عرصه های زنده گی ، که همانا پاس داشتن آزادیست، بخصوص از آن گره گاه های دشواری که فرهنگ و ضد فرهنگ به هم آمیخته اند و جیبه اصلی آزاده مبارزین ملی دمکرات میهن است .

ومن الله توفیق

• از انجیران معدن بیرایت فرینجل غوربند (دهه پنجاه خورشیدی) روایت است که در محل بود و باش آنها در غوربند مردی زنده گی میکرد بنام قلندر خان که دختری داشت خوب رو و خوش صورت . تعدادی از انجیران جوان معدن و سایر مامورین حکومت محلی غوربند هر يك بنوبه از دختر جوان خواستگاری نموده و اما از طرف قلندر خان جواب رد می گرفتند . بلاخره قلندر خان که گویند به چرس معتاد بود دخترش را با یکی از هم پره های از پا افتاده بدقلغش نامزد ساخت . و از این وقت به بعد اصطلاح ”خوش می کرده گی قلندر خان“ سر زبانها افتاد . نمیتوان چاشنی حسادت انجیر صاحب ها را در ساخت و ترویج اصطلاح نادیده گرفت .

•• انحطاط یگانه ابرقدرت! از سر و رویش میبارد. و اما این به معنای از نفس افتادن یا آخرین شکست استعمار نیست. مخصوصاً در کشور برنده جنگ و بازنده سیاست نظیر افغانستان استعمار برگ های زیاد برای بازی دارد.